

برای سعدی

به مناسبت افتتاح آرامگاه نوین یاد سعدی
در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۱ به همت زنده یاد علی اصغر حکمت

زنده یاد دکتر لطفعلی صورتگر

سپهی را اثر از صفحه‌ی خاور گیرند!
تیره‌دامان افق در زر احمر گیرند!
تیغ بر فرق سپیدار و صنوبر گیرند!
تهنیت را به سوی بام فلک پر گیرند!
تا ثناگستری مهر منور گیرند!
گونه را با گل بشکفته برابر گیرند!
شانه زان خرمن مواج معنبر گیرند!
نپسندند که تاج از در و گوهر گیرند!
مجلس انس به آیین تر و بهتر گیرند!
جای در پای درختان تناور گیرند!
جام بر یاد شهنشاہ فلک‌فر گیرند!
زان گل تازه‌ی شاداب معطر گیرند!
غزل سعدی از نای نوآگر گیرند!
تالی تیغ شرافکن حیدر گیرند!
همه چون مکتبیان خامه و دفتر گیرند!
روز هر روز از آن میوه‌ی نوبر گیرند!
رقص در پای خم و بر سر منبر گیرند!
فعل را پایه و بنیاد ز مصدر گیرند!
ای بسا مایه کز آن کلک فسونگر گیرند!
همه ز آن گنج بگیرند و مکرر گیرند!
لب ببندند، ولی زندگی از سر گیرند!
نفروشند، که خود زر مزور گیرند!
نگشان آید اگر صعوه‌ی لاغر گیرند!
مزد اگر گیرند از خالق اکبر گیرند!
شاید ار گنبدش از چرخ فراتر گیرند!
مردم فارس از آن حکمت دیگر گیرند!
چون گزارند، ز حق اجر موقر گیرند!
گرمی باده و شیرینی شکر گیرند!
ای بسا فیض کز این روضه و منظر گیرند!
بستایند و بیوسند و به‌بر درگیرند!

صبح کاین چادر نیلی ز فلک برگیرند
آب یاقوت بر این سقف شبه‌گون پاشند
نیزه‌بازان سراپرده‌ی خورشید، به قهر
مرکب روز ز که بر شود و چلچلگان
بر سر سروبنان فاختگان گرد آیند
دل‌پسندان گره زلف سیه باز کنند
پای‌کوبان و چمان روی به گلگشت آرند
با همه نرگس نورسته که یابند به باغ
هنری مردم دانا چو به بستان آیند
سبزه‌یی، تازه‌رخی، آب‌روانی، طلبند
می نوشین که‌نسال بیارند و نخست
دیده بر گونه‌ی ساقی بگمارند و نشاط
نغمه‌ی بارید از پنجه‌ی مطرب خواهند
خسرو ملک سخن آن‌که زبانش را خلق
بهر ثبت سخنش نادره‌گویان جهان
بوستانش که خزان را نبود در آن راه
از غزل‌های روان‌پرور او زنده‌دلان
پند او مصدر افعال نکوی است، آری
پارسی را به جهان رونق و آوازه از اوست
در همه ملک ادب چیست که در گنجش نیست
فری آن مردم دانا که چو مرگ آیدشان
در موزون سخن را که بها نتوان کرد
شاهبازان قوی پنجه‌ی دراج شکار
چون ندانند عبادت را جز خدمت خلق
سعدیا! راستی ار کاخ نوت باید ساخت
این بنا گشت گر از کوشش «حکمت» برپای
حق استاد که بر گردن شاگردان است
ای خداوند ادب! ای که قوافی از تو
بوستان شعرا روضه‌ی چون مینوی توست
تا سخن زنده‌بود، نادره دیوان تو را